

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ارائه شده توسط دکتر سید حسین شرف الدین، در حلقه کتابخوانی مدرسه فکرت در موسسه

شناخت، قم ۱۴۰۲/۶/۲۹.

### درس گفتار هنر

اولین درس گفتار به معرفی دیدگاه‌های شهید آوینی در خصوص کلیدواژه «هنر» اختصاص دارد.

ابتدا به ذکر نکاتی چند به عنوان مقدمه و سپس به طرح دیدگاه‌های ایشان خواهیم پرداخت.

### نکته اول:

- هنر را شاید نتوان به صورت دقیق تعریف کرد و شهید آوینی نیز در صدد ارائه تعریفی از آن برنیامده است من در این مقدمه به برخی از دیدگاه‌های عرضه شده در بیان چیستی هنر اشاره می‌کنم: مثلاً
- هنر نوعی بیان است (شعر، موسیقی، نقاشی، کاریکاتور، فیلم و...) هرکدام نوعی بیان اند، ناقل معانی مقصود و احیاناً نامقصدوند (در باره جنبه بیانی موسیقی البته تاملی وجود دارد)؛
- هنر از جمله محصولات خلاقه انسانی است که با جنبه‌های زیباشناختی هم بی ارتباط نیست؛
- هنر نوعی دریافت شهودی، احساس تجربه شده، یا احساس برانگیخته شده هنرمند است؛
- هنر انعکاس کشفیات یا دریافت‌های هنرمند در قالب قراردادهای هنری، اصول زیباشناختی و رمزگان نمادی شناخته شده در میان عرف اهل هنر است. البته مخاطب

نیز باید از طریق مواجهه با اثر هنری و دریافت با واسطه شهودات و تجربیات هنرمند، در احساس او سهیم بشود؛

- «هنر» تبلور معنای دریافتی متخیل هنرمند در قالب امور و اشیای عینی است؛
- برخی اندیشمندان نیز با عطف توجه به هنردینی و قدسی، هنر را محصول لحظه سکر و وجد روحانی هنرمند در اتصال به بیکرانه‌ها تعریف کرده‌اند. از دید ایشان، هنر موجودی متعالی و محصول اتصال معنوی و روحی هنرمند به عالم قدس و ساحت‌های برین هستی است که در قالب‌های خاص تجلی می‌کند.

## نکته دوم:

- در جهان مدرن تحت تاثیر تفکیک سوژه و ابژه (در فلسفه کانت) هنر عمدتاً محصول خلاقه هنرمند و تراوش مجموعه باورها، نگرشها، ارزش‌ها، احساسات، توهّمات، تخیلات و تجربیات هنرمند شمرده شده که تبلور عینی و بیرونی یافته است. در این تلقی، هنرمند هم به عنوان منشا جوهری آفرینش هنری، و هم به عنوان سازنده آثار هنری انگاشته شده است. هنرمند هم خالق است و هم مولد (در ادامه تفاوت آنها را توضیح خواهم داد) به بیان دیگر، هنر چیزی جز حدیث نفس هنرمند نیست. و اینکه هنر مقوله‌ای متعالی و ماورایی است، جایگاهی در عالم قدس دارد و هنرمند واسطه فیض است و حقایق آن عالم را با میانجی تخیل خود یا صفای ضمیر خود به زیر می‌کشد یا اینکه نقش آیینگی دارد و حقایق نفس الامری در آینه نفس و ضمیر باطن او بازتاب می‌یابد و بعد به کسوت بیان و اظهار می‌آید و.... (یعنی همه آنچه فیلسوفان کلاسیک و مسلمان در باره هنر می‌پنداشتند، در این تلقی تخطئه شد و به دورافکنده شد.) [این نکته را شهید آوینی به گونه‌های دیگری بیان کرده‌اند]

## نکته سوم:

- هنر چه حسی و چه غیرحسی [هنرهای انتزاعی]، ذاتا ارتباطی با مقوله زیبایی و جمال ندارد و در تعاریف ارائه شده از هنر نیز غالبا لحاظ نمی شود. [به همین دلیل بحث جذابیت را مستقل طرح می کنند چون لازمه ذاتی هنر نیست و هنر بدون این ویژگی، هم هنر است ]

- مفهوم زیبا و زیبایی در یک کاربرد عام، صفت هر چیزی است که به نوعی موجبات لذت و خرسندی متناسب با یکی از حواس یا سایر قوای ادراکی چندگانه انسان را فراهم آورد. براین اساس، اگر یک مصنوع انسانی [یا طبیعی] به گونه ای باشد که مدرک [انسانی] از دریافت حسی (مثل دیدن یک فیلم یا یک منظره، شنیدن یک قطعه موسیقی یا تلاوت قرآن)، دریافت خیالی (درک نظم و انسجام موجود در یک قطعه شعر یا اجرای یک کنسرت)، دریافت عقلی (مثل حل یک معادله ریاضی یا کشف یک قانون در متن هستی) و دریافت شهودی (احساس آرامش ناشی از یک دعای خالصانه یا گریه عاشقانه) آن به درجه ای متناسب از لذت، خرسندی و ابتهاج احساسی و ادراکی وصول یابد، به آن مصنوع، می توان وصف «زیبایی» را نسبت داد.

## نکته چهارم:

- در اینکه زیبایی و جمال وصف عینی چیزهایی است که توسط یک مدرک ذی شعور دریافت می شود و دریافت آن موجب لذت و خرسندی او می گردد (= امری آبجکتیو)؛ یا اینکه ریشه در نحوه مواجهه مدرک و دنیای درونی او دارد؛ یعنی ما زیبا می بینیم نه اینکه چیزی فی نفسه زیبا یا زشت باشد (= امری سابجکتیو)؛ و یا اینکه زیبایی محصول ترکیب نامشخصی از دخالت عوامل عینی و ذهنی است (امری که هم آبجکتیو و هم سابجکتیو است)؛ اختلاف نظر وجود دارد. [شهید آوینی همین نظر سوم را دارد که در جای خود اشاره خواهیم کرد].

## نکته پنجم:

هنر یا مصنوعات هنری طبق یک گونه شناسی معهود و متعارف به هفت نوع [و بلکه بیشتر] تقسیم شده اند [= خطاطی، نقاشی، رقص، موسیقی، آواز، نمایش (حرکتی یا تصویری)، معماری، مجسمه سازی، ادبیات (هنرهای مکتوب) و صنایع دستی]. دیدگاههای شهید آوینی در حوزه هنر، عمدتاً به هنر نمایش و مشخصاً نمایش سینمایی [یا به اصطلاح هنر هفتم] معطوف است اگرچه برخی دیدگاهها و مواضع فلسفه هنری ایشان، همه گونه های هنر را در برمی گیرد.

منبع نکاتی که در این درس گفتارها، نقل خواهد شد، کتاب سه جلدی آینه جادو است که تقریباً همه آثار گفتاری و نوشتاری و همه دیدگاههای شهید آوینی در خصوص هنر و سینما را در خود جای داده است.

برای سهولت فهم و یکنواختی، در مواردی به ناچار در عبارات مختلف ایشان دخل و تصرفاتی صورت گرفته اگرچه سعی شده تا حد امکان روح و گوهر بیان و دیدگاه ایشان حفظ شود. عبارات منقول از این سه کتاب (یعنی مستندات این بیانات) نیز در پایان هر درس گفتار به صورت نقل مستقیم همراه با آدرس ذکر خواهد شد.

## نکته پایانی:

- شهید آوینی در ضمن این مجموعه سه جلدی به صورت تفکیک ناشده به دو نوع هنر در عالم واقع اشاره دارد: هنر حقیقی، دینی، اسلامی، قدسی، متعهد، مردمی؛ در مقابل هنر مدرن، غربی، سکولار با اوصاف و ویژگی های خاص. ما هم در این درس گفتارها، این دو نوع هنر را از هم تفکیک می کنیم.
- آوینی در این نوشتار، درصد نقد جدی هنر مدرن است و البته به دلیل تعدد و تنوع عبارات، ابهاماتی هم در فهم مواضع ایشان وجود دارد که سعی می کنم تا حد امکان، رفع کنم.

- روشن است که تقسیم هنر به دو گونه مذکور از نوع تقسیم تیپ ایده آلی و ذهنی است که بیشتر با هدف برجسته سازی ویژگی های ایندو نوع و انتقال صریح ذهن صورت گرفته؛ چه این اشکال به صورت ناب و سره وجود عینی و واقعی ندارند.
- همچنین خلاصه کردن گونه های مختلف هنر رایج در غرب در یک عنوان عام به نام «هنر غربی» با ویژگی های خاص (که در ادامه خواهد بود) بیشتر مبین جریان غالب هنر و روح کلی حاکم بر این پدیده در دیارغرب است والا تنوع محصولات درغرب با ویژگی ها و مختصات متفاوت، نیازمند التفات دقیق و دسته بندی آنها برحسب مکاتب مختلف هنری است.

براین اساس، اولین درس گفتار ما به شرح و توضیح دیدگاههای شهید آوینی در موضوع هنر اختصاص دارد.

## **الف) توصیف هنر**

هنر تجلی و تبلور تخیلات هنرمند در خارج است. «عالم خیال»[خیال منفصل درمقابل خیال متصل] عالم صورت های مثالی است. توازن، تناسب، تعادل و تقارن، [که در معرفی هنر بویژه هنر حسی گفته می شود] جلوه های وحدت مثالی هستند؛

کارهنرمند «تنزل بخشیدن و تمثل بخشیدن به حقایق متعالی وجود»[که عین تقدس و زیبایی اند] در قالب صورت های متمثل است؛

اثر هنری «مظهر روح» هنرمند است؛ ازاین لحاظ، همانقدر به واقعیت نزدیک است که سازنده اش؛

هنر نوعی دریافت شهودی از حقایق متعالی عالم وجود است. اثر هنری بیان آن اوقات شهود و حضور است؛ هنرمند باید هم اهل شهود و هم اهل بیان باشد، یعنی «فن بیان» را نیز بداند؛ (۱۷۳ ج ۱:)

هنر گونه ای تنزل و تمثیل حقیقت در قالب «کلام»، صوت، تصویر و... است. «حقیقت» در هر یک از این قالب ها، ظهور و تنزل خاصی دارد و هنرمند باید تفاوت این قالب ها را بدرستی بشناسد؛

کار هنری نوعی «خلق» است نه «تولید» (خلق یا آفرینش مرحله انفطار صورت یا مرحله تنزل و تجلی معنا بر ذهن و روان هنرمند است) مثل دریافت وحی توسط پیامبر یا شهود عارفانه که بعد در قالب کلماتی اظهار می شود؛ تولید، مرحله ارائه و بیان معانی دریافتی در قالب های مشخص است. به بیان دیگر، تولید، نتیجه حاصل از کار بست مهارت های فنی و بیانی یا مربوط به تجلی هنر است؛

هنر نوعی انفطار یا شکافتن صورت برای رسیدن به معناست، چون صورت حجاب معناست [هنرمند در مقام خلق یا دریافت شهودی هنر، به اندازه سعه وجودیش، صورت ها را کنار می زند تا به معانی و حقایق نفس الامر دست یابد؛ و در مرحله بعد، معانی دریافتی را در قالب های خاص و نمادها و رمزگان خاص، صورت بندی و عرضه می کند (نتیجه آن می شود شعر، موسیقی، فیلم، صنایع دستی و...) مخاطب هنر نیز تنها از طریق رمزگشایی این رمزگان می تواند به معانی نهفته در قالب ها راه یابد؛

شهید آوینی در همین ارتباط به بیان یکی از وجوه تفاوت هنرمدرن و هنر اسلامی می نویسد: این انفطار و شکافتن صورت در هنر مدرن ماهیتی نزولی، هبوطی، دنیایی و «تجزیه گرانه» دارد و حال آنکه در هنر اسلامی، این «انفطار صورت» باید ماهیتی کمال طلبانه، آسمانی، وحدانی و حقیقت گرا داشته باشد؛ (ج ۱: ص ۲۰۴) [وبه تعبیر استاد جوادی آملی، هنرمند در

هرحال، با کمک قوه خیال و تخیل به معنایابی و به تعبیر آوینی انفطار صورت می پردازد؛ ولی خیال در یک هنرمند به دلیل اتصال به حس، متنازل و متدانی است و در هنرمنددیگر، به دلیل اتصال به عقل، راقی و متعالی است.

## **(ب) توصیف هنر حقیقی**

هنر حقیقی، حدیث شیدایی حقیقت است همراه با قدرت بیان آن شیدایی؛ و هنرمند حقیقی کسی است که علاوه برشیدایی حق، قدرت بیان آن را نیز از خداوند متعال گرفته است؛ هنر به معنای حقیقی «کمال» است و «فضیلت» و این معنا با ایجاد تفنن برای مخاطبان سطحی و احساساتی سینما حاصل نمی آید؛

آثار هنر حقیقی، آکنده از لطف و صفا و آرامش و مستی و قرار بی قراری و شوق و وله ... هستند؛

هنر حقیقی، طریق و سبک خاص خود را دارد و آن طریق با هیچیک از شیوه ها و سبک های موجود مطابقت ندارد؛

هنر حقیقی، هنری مردمی است؛ و هنر اگر به میان مردم راه نیابد، هنر نیست؛

هنر حقیقی، برخلاف تلقی رایج، جدای از اخلاق نیست و تعارض غیر قابل حلی میان فعل هنری و فعل اخلاقی وجود ندارد [اشاره به تعارض ادعا شده میان حسن و قبح زیباشناختی باحسن و قبح اخلاقی]؛ از این رو، برای فعل هنری، نمی توان غایتی مجزا از فعل اخلاقی قائل شد [یعنی کمال و فضیلت].

## **(ج) نقش هنرمند در هنر حقیقی**

از دید هنرمند حقیقی، عالم سراسر تجلی فعلی اسما و صفات الهی است؛ اگرچه در جهان مادی، خیرات و زیبایی ها همواره در متن زشتی ها و نقایص جلوه می کنند، آن چنان که

سفید در متن سیاه.[به بیان دیگر، اگرچه عالم سراسر خیر است اما شروری نیز وجود دارد که عرضی و نسبی اند]؛

کار هنرمند آیینگی کردن است. هنرمند آئینه دار حق و جمال و کمال او است. و بلکه هنرمند، خود آئینه ای است که صورت زیبای حقیقت، در او بازتاب می یابد. و اگر آئینه وجود هنرمند صیقلی باشد، این انوار قدسی از طریق او در این عالم تجلی می یابند؛ آن سان که گویی این تلالو، ذاتی خود اوست، اگرچه واسطه این تجلی یا تلالو مهارت های فنی هستند؛

هنرمند، واسطه ظهور حق و انعکاس حقایق در عالم است و میزان موفقیتش در تزکیه و تهذیب نفس با میزان هنرمندیش رابطه ای مستقیم دارد. از این رو، اولین شرط برای خلق آثار هنری مفید و موثر «تزکیه نفس» و صیقل دادن خود است؛ چرا که روح هنرمند لزوما در آثارش بروز و ظهور می یابد و با هیچ حيله ای نیز نمی توان مانع از این ظهور شد؛

هنرمند «راز دار خزائن غیب» است و باید با بصیرت قلبی، رمز و راز و کیفیت ظهور و تمثیل حقایق متعالی و امر قدسی را در جهان دریابد. البته این «یافتن» به معنای «علم پیدا کردن» و خود آگاهی نیست، بلکه روح هنرمند باید منزل نزول ملائکه ای شود که واسطه الهام این رموز غیبی هستند؛

هنرمند رویی به عالم غیب و رویی به عالم شهادت دارد. از آسمانیان می گیرد و به زمینیان می بخشد. پس سینه اش باید قابلیت نزول ملائکه ای را داشته باشد که واسطه این الهام هستند.

## **د) کارکرد هنر حقیقی**



تردیدی نیست که هنر و محصولات هنری آثار و کارکردهای قابل توجهی دارد؛ کارکردهایی که غالباً از علم، فلسفه، عرفان وایدئولوژی انتظار نمی رود. این ویژگی در برخی رشته های و شاخه های هنری مثل ادبیات(= هنر مکتوب همچون شعر، رمان، قصه، حماسه و...)، موسیقی، آواز، رقص (بویژه رقص و سماع در تصوف خانقاهی)، هنرهای ترکیبی مثل هنرهای نمایشی(فیلم، سریال، انیمیشن)، آنچنان مشهود است که هرکسی می تواند با ارجاع به تجربیات شخصی در این خصوص قضاوت کند؛

توجه به کارکرد پدیده ها در برخی نظریه ها مثل کارکردگرایی در علوم اجتماعی و نتیجه گرایی در فلسفه اخلاق اهمیت کانونی دارد.

کارکردها انواعی دارد مثل کارکرد مقصود (یا آشکار) در مقابل کارکرد غیرمقصود(یا پنهان)؛ کارکرد مستقیم در مقابل کارکرد با واسطه؛ مثبت در مقابل منفی؛ فردی در مقابل جمعی یا اجتماعی (برخی آهنگ ها و سروده ها حس نوستالژیک را در یک ملت تحریک می کند مثل آهنگ های زمان انقلاب یا نوحه های صادق آهنگران در زمان جنگ)

شهید آوینی به برخی از مهم ترین آثار هنر حقیقی توجه داده که به قرینه تقابل می توان به آثار هنر سکولار و غربی که از نظر ایشان وجه منفی آن غالب است، پی برد:

- هنر می تواند[=بالقوه] در خدمت تذکر، تفکر، تطفن و رهایی از غفلت باشد؛
- هنر می تواند بیانگر حقایق و معانی عمیق باشد؛
- هنرمی تواند همچون آینه ای باطن دنیا را انعکاس دهد؛ [به تعبیر قرآن: يعلمون ظاهرا من الحیاه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون]
- هنر می تواند قلوب مردم را به خود جلب کرده و متاثر سازد؛
- هنر می تواند انسان را به کمال و فضیلت برساند؛
- هنر می توان به فطریات اصیل انسانی توجه دهد؛ [مثل خداجویی، کمال گرایی، جاودانه خواهی، حقیقت جویی، زیبایی طلبی و...]
- هنر می تواند منشا تحول اخلاقی در انسانها شود؛

- هنر می تواند واقعیت ها را معنا کند؛ [نقاشی افراد در مقاطع مختلف سنی که مبین حرکت جوهری است]
- هنرمی تواند مردم را از در افتادن در چاه روزمرگی و زندگی روزمره باز دارد؛ [برخی کلمات قصار، حکایات بزرگان، اشعار عرفانی واقعا تکان دهنده است]
- هنر می تواند برای مردم ایجاد تفنن کند و به این نیاز مردم نیز تاحدی پاسخ دهد، اگرچه مقصد هنر، تفنن نیست و نباید باشد؛ اساسا هنری که در خدمت تفنن باشد هنر نیست؛ [هنر دارای کارکرد تفنن مثل فیلم، سریال، کارتون، مسابقات، فیلم های مستند، برنامه های علمی تخیلی، طنز و...]
- هنر اگرچه می تواند انسانها را به دنیای اوهام ببرد؛ و احساسات سطحی و کودکانه را در آنها برانگیزاند؛ اما هیچیک از این امور مقصد و مقصود هنر نیستند. [کارکردهای دیگری نیز برای هنر ذکر شده است مثلا هنر می تواند معنا خلق کند (اندیشه بدهد، بینش و عقیده بدهد، ارزش بدهد، آرمان ایجاد، احساس و هیجان برانگیزاند؛ هنر می تواند صلح و آرامش ایجاد کند چه اینکه می تواند منازعات خفته را بیدار کند (مولوی در بیان تاثیرات سحر آمیز کلام به عنوان یکی از انواع هنر می گوید: ظالم آن قومی که چشمان دوختند و از سخنها عالمی را سوختند/ عالمی را یک سخن ویران کند، روبهان خفته را شیران کند)؛ روان شناسان معتقدند برخی گونه های هنر مثل رمان می تواند خود آدمها را به آنها بشناساند (آدمها خود را در آینه آن بشناسند و به ضعفها و قوت ها خود پی ببرند؛ شاید سر جاذبیت دیوان حافظ همین است که هرکسی احساس می کند که گویا حافظ با او دارد حرف می زند)؛ برخی گونه های هنر امروزه کارکردهای درمانی نیز یافته است؛ برای معرفی تیپ های الگویی و ترویج رفتارهای الگویی، بهترین شیوه ای که علمای اخلاق توصیه می کنند، مصاحبت و همنشینی با اسوه هاست؛ توصیه ای که در زمان ما به شدت محدودیت یافته است. همین هدف رامی توان تاحدی از طریق فیلم، سریال، انیمیشن و قصه گویی، و نقل حکایات از احوال بزرگان تامین کرد یعنی امکان دسترسی

ملموس افراد به این نمونه ها را تاحدی ممکن ساخت (طبیعی است که افراد از آنچه برای آنها تجسم عینی یافته بیشتر متأثر می شوند تا از بیانات مفهومی و انتزاعی یک خطیب، معلم، عالم اخلاق یا فیلسوف اخلاق)

این بخش راباحکایتی از چهارمقاله عروضی سمرقندی به پایان می بریم: طبق این حکایت: «نصر بن احمد سامانی یک سال روی به هری نهاد. آنجا لشکر بر آسود و هوا خوش بود و باد سرد و نان فراخ و میوه‌ها بسیار و مشمومات فراوان، و لشکری از بهار و تابستان بر خورداری تمام یافتند از عمر خویش. مهرگان در آمد و عصیر (شیره انگور یا شراب) در رسید و چون امیر نصر مهرگان و ثمرات او به دید عظیمش خوش آمد، زمستان آنجا مقام کردند و چون تابستان در آمد میوه‌ها در رسید، امیر نصر گفت تابستان کجا برویم که از این خوشتر مقامگاه نباشد، مهرگان برویم. چون مهرگان در آمد گفت مهرگان هری بخوریم و برویم. همچنان فصلی به فصلی انداخت تا چهار سال. لشکر ملول گشتند و آرزوی خانمان برخاست.

پادشاه را ساکن دیدند، هوای هری در سر او و عشق هری در دل او. پس سران لشکر به نزدیک استاد ابو عبد الله الرودکی [پدر شعر فارسی] رفتند، گفتند پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم اگر صنعتی کنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی بر آمد. رودکی قبول کرد و قصیده‌ای بگفت و به وقتی که امیر نصر صبح کرده بود در آمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند او چنگ (ساز) برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان [اسم یک جوی در

بخارا] آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی (جیحون یا منطقه ای

زیرپایم پرنیان آید همی

اطراف جیحون) و درشتی های او / و

درشتی راه او

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنگ ما را تا میان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیر زی

میر، زی تو [سوی تو] شادمان آید  
همی

میر، ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر از تخت فرود آمد و بی موزه [= پای افزار، کفش] پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد چنانکه رانین [زره] و موزه دو فرسنگ در پی امیر بردند به «برونه» و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ جای باز نگرفت. [بخارا، سمرقند، تاشکند و جیحون اینک جزو کشور ازبکستان است].

شهید مطهری، بعد از نقل این داستان در اصول و فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم، در توضیح می نویسد: تاثیر ادبیات در روحیه و اخلاق و اوضاع زندگانی بشر و در تحولات تاریخی که در مجتمع بشری رخ داده اگر بیشتر از تاثیر عقل و استدلال نباشد کمتر نیست. گاه اتفاق می افتد که یک شعر یا یک ضرب المثل که فقط ارزش شعری و ادبی دارد یک پایه روحیه ملتی را تشکیل می دهد. به شهادت تاریخ، غالب تحولات و انقلابات علمی و فلسفی و صنعتی که در دنیا پدید آمده به دنبال انقلابهای ادبی بوده. در تمدن جدید اروپا تاثیر وجود شعرا و نویسندگان بزرگ کشورهای اروپایی کمتر از تاثیر وجود علمای طبیعی و ریاضی و فلاسفه و مخترعین و مکتشفین نبوده است.

## ه) توصیف هنر مدرن

(یا به تعبیر آوینی، هنر سکولار، غربی، شیطانی)

۱) هنرمدرن، ذاتا هنری سابیجکتیو است (و با همین وصف از هنر ادوار گذشته متمایز می شود)؛ یعنی هنری ذهنی، درونی، انفسی و فاقد اتصال به واقعیت؛ یعنی هنری که هنرمند تنها با ارجاع به خود و درون مایه های وجودی خویش (نه هیچ حقیقتی دیگر) آن را خلق می کند؛ یعنی هنری که در آن، تخیلات، توهمات، نفسانیات و مکنونات درونی هنرمند اصالت دارد؛ یعنی هنری که بیشتر حدیث نفس هنرمند است تا بیانگر حق و حقیقت یا بازنمایی واقعیت؛ از دید آوینی، هنر مدرن بیان خودپرستی انسان امروز است.

این هنر با ایماژهایی عرضه می شود که معمولا برای افراد خارج از این فضا قابل درک نیست. [چون برای درک معنای آن همدلی و همنوایی لازم است و افراد تنها با کسانی که تجانس بینشی، ارزشی، نگرشی، منشی و رفتاری دارند، همدلی دارند. به بیان دیگر، تنها افراد دارای جهانها و جهان بینی های متقارب اند که قادرند همدیگر و آثار وجودی تبلور یافته خود را عمیقا فهم کنند]

[از دید آوینی، حتی فیلم های مستند نیز از این ویژگی یعنی سوژکتیویسم برکنار نیستند].

۲) هنر مدرن، هنری انتزاعی است و هویت انتزاعی دارد؛ یعنی هنری که از واقعیت گریز دارد، و «واقعیت» را محدود کننده تخیل هنرمند می داند. [آوینی، همه هنرمدرن را واجد این ویژگی دانسته درحالی که در غرب هم هنر واقع گرا وجود دارد و هم غیر واقع گرا]

[هنر انتزاعی یا آبستره (Abstract) هنری است که در فرم انتزاعی و غیرواقع گراست، هنری که به واقعیت ارجاع نمی دهد، نمایشگر واقعیت نیست؛ در مقابل هنر فیگوراتیو یا رئال، که هنری واقع گرا و ملهم از واقعیت و طبیعت است؛ البته در هنر به طور کلی درجاتی از انتزاع وجود دارد چون بازنمایی کامل واقعیت ممکن نیست اما درجه و سطح انتزاع در این دو نوع متفاوت است؛

در این نوع هنر، از اشکال هندسی، رنگها، خطوط و تصاویری برای بیان احساسات هنرمند، ایجاد تاثیرات احساسی در مخاطب و ارائه نمایشی اغراق آمیز، تحریف شده و گنگ و مبهم از جهان، فراوان استفاده می شود؛

در این نوع هنر، بویژه از روان شناسی رنگ ها و تاثیرات خاصی که هررنگ در برانگیختن احساسات متناسب در افراد دارد، فراوان استفاده می شود؛

هنر آبستره، فاقد جنبه های پرسپکتیو است و به اصطلاح هنری تخت است [سویه ها و ابعاد مختلف ندارد تا هرکسی از زاویه و منظری با آن ارتباط برقرار کند]؛

نوع برداشت از محصولات این هنر و درک زیبایی های آنها تابع تیپ شخصیتی، روحیه، نگرش، احساسات، تجربیات و کلا جهان درونی تماشاگر است [یعنی در مقام مواجهه و نوع برداشت بسیار سوبژکتیو است. هرکسی ممکن است از یک نقاشی آکنده از خطوط جوراجور و رنگ آمیزیهای تند و غلیظ و سادگی به ظاهر کودکانه، برداشت هایی داشته باشد، این برداشت ها، لزوما هم با قصد و غرض هنرمند انطباق ندارند]؛

هدف اصلی این نوع هنر نه به تصویر کشیدن واقعیت و طبیعت بلکه بیان دریافت ها و احساسات هنرمند و نفوذ به درون فکر و احساس بیننده و و ایجاد تحول متناسب انسانی در اوست؛

از دید فیلسوفان این نوع هنر، اشکال و رنگ ها و ترکیب آنها مبین نوعی زبان بصری است که با افراد حرف می زند اگرچه ممکن است هرکسی حرف آن را جوری بفهمد و تفسیر کند و تاثیرات انسانی خاصی متناسب با ظرفیت های وجودی خود از آنها بپذیرد.

آثار این نوع هنر، مشمول نقد منطقی واقع نمی شوند، چون از یک ذهن و فکر منطقی تراوش نیافته اند تا چنین نقدی از آنها معقول باشد.

این نوع هنر برغم قاعده گریزی، سبک های تعیین یافته ای دارد که اهل هنر در آغاز سعی می کنند از آنها تبعیت کنند [ر.ک: منابع مختلف]

۳) هنرمدرن، هنری خلاق است [خلاقیت بی شک، ویژگی مثبت هنر است و اساسا هنر غیرخلاق، هنر نیست. قبلا اشاره شد که هنر اصالتا آفرینش است نه تولید؛

احتمالاً مراد شهید، هنری است که در آن خلاقیت با سنت شکنی، نقض قواعد فنی، و زیرپانهادن اعتبارات پذیرفته شده اهالی هنر همراه است. و لذا می گوید: خلاقیت یعنی رفتن راههای نرفته و انجام کارها و خلق مصنوعات است که دیگران نکرده اند؛ از دید هنرمدرن، اثر هنری هرچه عجیب تر [یعنی اعجاب انگیزتر و شگفتی زاتر]، بهتر.

آوینی، همچنین در جایی می گوید: هنرمدرن، همواره سعی دارد، چیزی را جایگزین چیزی سازد، بدون اینکه توجه کند، اساساً چه چیزی را جایگزین سنت های انکار شده قرار داده است. هنر مدرن بواسطه این ویژگی، مبتلا به نوعی آنارشیزم [نظم گریزی و نقض قواعد مالوف] است.

در هر حال، تلقی خاصی وجود دارد که رعایت قواعد مشترک و بین الاذهانی را محدودکننده تخیل آزاد و ذهن سیال می داند و بر همین اساس، لیبرالیسم، آزادی را هم به معنای رهایی از قیود و محدودیت های اجتماعی تفسیر می کند؛

در حالی که بدون رعایت قواعد پذیرفته شده و مشترک اساساً کنش اجتماعی متقابل و متفاهم در هیچ عرصه ای ممکن نیست.

برای نمونه: خلاق ترین محصول هنری، شعر است ولی شعر نیز قاعده دارد هیچ شاعری نمی تواند به بهانه آزادی تخیل، قواعد مالوف را نقض کند او در واقع با این کار، قواعدی را نقض و آگاهانه یا ناآگاهانه قواعد دیگری را به جای آنها می نهد. قواعد صورت هایی هستند که به مواد و محتوای تحت خود شکل می دهند؛ بدون رعایت قاعده ها اساساً سبک و مکتب هنری که امور اساساً مشترک و جمعی اند، شکل نمی گیرد؛

بدون محوریت قواعد بازی مشترک امکان گفت و گو، تعامل و ارزیابی و اعتبارسنجی محصولات انسانی وجود ندارد؛ خلاقیت ورزی بی قاعده، یا مبتنی بر قواعد شخصی، آفرینش و عرضه هنر را از یک امر جمعی به یک امر شخصی و خودخواهانه تبدیل می کند؛ [در حالی که به تعبیر پیتر وینچ، فیلسوف اجتماعی، ما قاعده شخصی نداریم؛ فرم ها و قاعده ها هم

همیشه در آمیخته با اعمال و پدیده ها هستند و به دلیل همین درآمیختگی، وجودی منحاز و مستقل ندارند و ما تنها با تجزیه اعمال و پدیده ها می توانیم جنبه های صوری و محتوایی آنها را از هم تفکیک کنیم]

۴) هنرمدرن، همواره با نوعی ابهام ذاتی، پیچیدگی و گریز از سادگی همراه است و محصولات هنری، همواره سعی دارند خود را در پس حجابی از ابهام نگاه دارند [احتمالا اعجاب انگیزی و شگفتی زایی آنها نیز ریشه در همین خصیصه دارد]

در جای دیگر می نویسد: هنرمدرن، فاقد بلاغت (به مفهوم رسایی) و فصاحت (به مفهوم روشنی و سادگی) است. اساسا آنچه را که دارای بلاغت و فصاحت (یعنی دارای رسایی، روشنی و سادگی) باشد، هنر نمی دانند؛ در حالی که قدیمی ها، فصاحت و بلاغت را لازمه بیان می شمردند.

[روشن است که این ویژگی ذاتی هنر نیست چون به تعبیر آوینی، سادگی خود عین زیبایی است. و سخن حقیقی «ساده ترین و فطری ترین» سخنی است که بر زبان ها و قلم ها جاری می شود نه پیچیده ترین آنها. و از فرط همین سادگی است که ممتنع و مستبعد جلوه می کند. (ج: ۲: ص ۲۰۰)]

با این وجود، چرا هنر مدرن چنین شیوه ای را در پیش گرفته است؟ (۱) احتمالا به دلیل غلبه ذهنیت و بریدگی از واقعیت (قبلا گفتیم که هنر مدرن، حدیث نفس هنرمند است و نه نمایشگر واقعیت)؛ (۲) تحول و تطور بی وقفه جهان انفسی و دنیای درونی هنرمند (تحت تاثیر فعل و انفعالات درونی و تاثیرات محیط فرهنگی اجتماعی)؛ (۳) بهره گیری از صنایع و تکنولوژی های مختلف (که نمونه اخیر و فوق العاده شگرف آن ورود کامپیوتر به عرصه هنر است)؛ (۴) انعکاس پیشرفت ها و تحولات حاصله در دانش های مرتبط با هنر (مثل روان کاوی، روان شناسی، زبان شناسی، نشانه شناسی، زیبایی شناسی، فلسفه هنر، مردم شناسی هنر و...)؛ (۵) ایجاد شگفتی و اعجاب مستمر در مخاطب به دلیل احساس راز آلودگی (افراد عموما، روی چیزهایی که نمی فهمند، درنگ بیشتری دارند، با دید اعجاب بدان می نگرند، همواره فکر می کنند که



این پیام عمقی دارد که ما از درک آن عاجزیم؛<sup>۶</sup> احياناً رونق بخشی دائم به بازار هنر و جذب مشتری برای فروش محصولات هنری و...

۵) هنر مدرن، هنری است که در آن حضور آگاهانه هنرمند به نوعی انکار می شود؛ و گویا آنچه تولید یافته امری تصادفی و ارتجالی بوده و اختیار و اراده و ضمیر خودآگاه هنرمند با آن ارتباطی ندارد.

[قبلاً گفتیم که هنر مدرن، حدیث نفس ابراز شده و تبلور یافته هنرمند در کسوت محصولات خاص است. حال، با وجود چنین جایگاهی، چگونه می توان حضور آگاهانه هنرمند و خالق و آفرینشگر آن را نفی کرد؟]

احتمالاً مراد شهید این است که اثر هنری، به ادعای آنها، بیشتر محصول تراوشات و تبلورات ناخودآگاه نفس هنرمند و سرریز غلیانات و جوششهای درونی و ضمیر ناخودآگاه اوست تا محصول خودآگاه و اندیشیده او.

گویا هنرمند به هنگام خلق هنر در یک حال سکر و مستی است و دقیقاً نمی داند چه می کند؛ اثر هنری در واقع روایتی عینی از یک رویای شخصی است که در بیرون تجسم یافته است؛ آدمها تنها در حال هوشیاری مکلف به رعایت برخی هنجارها هستند نه در حال خواب و رویا؛ البته به هنگام نقل آن رویا و بیان تمثیلی آن در قالب یک محصول هنری، باید قواعد عرف هنری را رعایت کنند.

و احتمالاً به همین دلیل است که برخی منتقدان، ممیزی آثار هنری را زیرسوال می برند و هنرمند را در قبال آنچه خلق کرده و ارائه کرده مسئول و متعهد نمی دانند؛ در هر حال، تردیدی نیست که اثر هنری به هنرمند انتساب دارد و امتیازات و پاداش های خاص نیز به خود وی تعلق می گیرد؛ در نظام های حقوقی نیز او را صاحب اثر و واجد حقوق معنوی می شمارند،

حتی این حق درموردی به ارث می رسد؛ حال چگونه می توان او را نسبت به اثر خلق شده و تاثیراتی که آن اثر بر افراد، فرهنگ و جامعه می گذارد، عاری از مسئولیت شمرد؟

شهید آوینی در مقام نقد این ویژگی می نویسد: می گویند هنر بریده از واقعیت و محصول احساسات است؛ ایشان می گوید: مگر همان احساسات می تواند از فکر و تعهد جدا باشد؟ ساحت های وجودی انسان با یکدیگر ارتباط فعال و مولد دارند و الگوهای احساسی همواره متناسب با نظام های فکری هستند. (ج ۱: ص ۱۲۹)

و در جای دیگر می نویسد: می گویند، هنر محصول تخیل آزاد است، آزاد از چی؟ از تعهد! غافل از اینکه فضای پرواز خیال هرکس، آسمان اعتقادات و نفسانیات اوست. خیال و عقل، اگرچه حقیقتی فراتر از افراد و اشخاص دارند؛ اما افراد به مقتضای مراتب وجودی خود از این حقیقت نصیب می برند. (ج ۱: ص ۱۷۵) فضای پیران و جولان خیال هرکس به وسعت روح اوست و شخص بابالهای خیال نمی تواند به ناکجا آبادی بیرون ازدنیای معتقدات و عادات و تعلقات خویش پرواز کند. بنابراین، هرچه بگوید و بنویسد و هر نقشی که پردازد، درواقع، خودش را آنگونه که هست بیان می دارد. فرد در درون خود و معتقدات و عادات و تعلقاتش زندانی است و براین فرض هنر عین تعهد است و هرگز نمی تواند از تعهد آزاد باشد. (ج ۱: ص ۱۷۶)

۶) هنر مدرن، در تلاش برای رساندن خیر و فایده [به فرد و جامعه] نیست؛ به بیان دیگر، در هنر مدرن، آنچه واجد ارزش است جنبه های ذاتی هنر است نه جنبه های کارکردی آن. و به بیان سوم، هنر مدرن فاقد هدفی ورای خود است و اساساً هدف داری و جستجوی غایتی ورای خود را ضد ارزش می داند؛ گویا آنچه مهم است نفس آفرینش هنر، است و حتی بیان و اظهار یا ارائه آن نیز فرع براین آفرینش است.

[این ویژگی ظاهرا به تزکلاسیک هنر برای هنر و مطلوبیت بالذات آن اشاره دارد؛ در حالیکه هنر نیز همچون سایر مصنوعات بشری، برآمده از اراده، اختیار، انتخاب و قصدمندی کنش گر انسانی است؛ و همچون همه محصولات بشری آثاری اعم از مثبت و منفی، مقصود و غیرمقصود، مستقیم و باواسطه و... دارد، و انتظار این است که هر محصولی که در جامعه و برای استفاده عموم عرضه می شود در خدمت اهداف و آرمانهای مشترک و همگانی باشد]

هنر نیز همانگونه که قبلا اشاره شد آثار و کارکردهای متعدد و متنوعی دارد که برخی از آن آثار را با هیچ تکنیک دیگری نمی توان ایجادکرد.

۷) هنرمدرن، پیام دارد چون گریزی از «پیام» نیست، اما پیام آن نه عام و همگانی بلکه چیزی است که هنرمند آن را قصد و تصور کرده است. (ج:۲: ص ۲۵۰) به بیان دیگر، اثر هنری، «بیان کننده» هنرمند و خالق خود است، چه هنرمند بخواهد و چه نخواهد؛ چه به این امر آگاه باشد و چه نباشد.

در حالی که هنر باید ناقل پیام ها و حقایقی باشد که ارزشمندی عمومی و انسانی دارند.

- [در ادامه دو مورد قبل] می نویسد: هنرمدرن، هنر مخاطب عام نیست و در آن مخاطب عام یعنی عموم مردم لحاظ نمی شوند؛ مخاطب هنرمدرن- چه نقاشی، چه مجسمه سازی و چه رمان نو- خواص جامعه و عرف خاص است. (ج:۳: ۱۰۷) به بیان دیگر، هنرمدرن، هنر موزه ها، گالریها، جشنواره ها و باشگاههای سینمایی کانون فیلم است نه هنر مردم. (ج:۳: ۲۵)

۸) هنر مدرن، اگرچه همچون سایر گونه های هنر به جذابیت بها می دهد اما این جذابیت همواره به اشکال بسیار متنازلی همچون صورت انحراف یافته ای از کشش جنسی بین زن و مرد ابراز و اظهار می شود.

۹) هنرمدرن، هنری شیطانی است [نه رحمانی]. (ج:۳: ۱۹۷)، هنرمند مدرن به «جهان حقایق متعالی» اعتقادی ندارد. او در ساحت ناسوتی نفس خویش سرگردان است... او محکوم است که زمین گیر و دراسارت نفس اماره و تعلقات گران بار آن بماند؛ او محروم از سیرو سلوک

باطنی است و به تفرجی شیطانی در سراب موهوم خیالات باطل خود مشغول است. (ج ۱: ۱۷۴)

## پایان درس گفتار

### نقل قول های مستقیم در موضوع «هنر»

#### آینه جادو، جلد ۱:

سینما و فیلم هویت هنری دارند(علاوه بوجه فنی و صنعتی)

هنرمدرن به غفلت، تجری و عصیان دعوت می کند.(ج ۱: ص ۱۶)

هنر امروز بیان فردیت و مکنونات درونی هنرمند است. هنرمند مدرن مدعی آن است که «من تاریخی و اجتماعی انسان» از مشرق «من فردی» او طالع می شود.(ج ۱: ص ۱۷) هنر امروز جز با سوبژکتیویسم تحقق نمی یابد و حتی در فیلم های رئالیستی یا ئئورئالیستی نیز این فیلم ساز است که خود را در واقعیت خارج از خویش جستجو می کند.(ج ۱: ص ۳۷)

فیلم،انعکاس تصویری تخیلات بشر در خارج ازذهن را فراهم می آورد و تخیل بال هنر است.(ج ۱:ص ۵۶)

در روزگار کنونی، بیش تر به جنبه های بیانی هنر توجه می شود، چرا که این روزگار «عصراصالت ابزار و روش» است و هنرمند معاصر نیز به «آسمان حقایق متعالی» اعتقادی ندارد. او در ساحت ناسوتی نفس خویش سرگردان است... او محکوم است که زمین گیر، دراسارت نفس اماره و تعلقات گران بار آن بماند و محروم ازسیرو سلوک باطنی به تفرجی شیطانی در سراب موهوم خیالات باطل پردازد. (ج ۱: ص ۱۷۴)

فیلم اثر هنری فیلم ساز و «مظهر روح» اوست و از این لحاظ همانقدر به واقعیت نزدیک است که سازنده اش.(ج ۱: ص ۱۷۲)

سینما به عنوان هنر، وسیله ای است در خدمت بیان هنری. سینمای هنری - به تعبیر مصطلح - می تواند با پرهیز از جلوه فروشی های روشن فکر مآبانه نوعی «محادثة و هم زبانی» باشد در میان کسانی که زبان یکدیگر را می فهمند. (ج: ۱: ص ۱۷۲)

[سینمای دارای مخاطب عام، دارای هدف تفنن و سرگرمی و دارای جنبه های تجاری، گرفتار ابتذال، سطحی نگری، بی دردی، تفنن، بیمایگی و نان به نرخ روز خوردن است.] و مناسبات بین تولید و مصرف برعالم هنر نیز حاکمیت یافته است. دیگر سخن از خلاقیت هنری نیست و آثار هنری نیز برای مصرف روزانه «تولید» می شود. (ج: ۱: ص ۱۷۲)

از مفهوم هنر در روزگار کنونی بیش تر به «جنبه بیانی» آن توجه می شود و هنرها نهایتاً در خدمت «بیان نفسانیات» هنرمند هستند. (ج: ۱: ص ۱۷۳)

هنرمند اهل شهود و حضور است و هنر نوعی معرفت شهودی نسبت به حقایق متعالی عالم وجود. اثر هنری بیان آن اوقات شهود و حضور است؛ پس هنرمند باید اهل بیان نیز باشد، یعنی باید «فن بیان» را نیز بداند. (ج: ۱: ص ۱۷۳)

سینمای بدون بیان حقایق: ایجاد کمی تفنن و مختصری شگفتی با توسل به حیل های بصری هنرمدرن اگرچه به تکنیک بیان اصالت می دهد، اما هرگز در حد تکنیک محض توقف نمی کند... در سینما فیلم ساز تکنیک سینما را در خدمت بیان نفسانیات خویش می خواهد. (ج: ۱: ص ۱۷۵)

عموم هنرمندان در جهان امروز حق مسلم خویش می دانند که در باره عموم مسائل (تاریخ، سیاست، جامعه، روح و روان، فلسفه، هنر، دین و...) اظهار نظر کنند. چرا می گویند: تخیل آزاد لازمه کار هنری است (یعنی تخیل آزاد از تعهد است) (ج: ۱: ص ۱۷۵) سخنانی این چنین از غفلت نسبت به ماهیت تخیل برمی آید. کسانی که سخنانی از این قبیل بر زبان می آورند نمی

دانند که فضای پرواز خیال انسان آسمان اعتقادات و نفسانیات اوست، اگرچه خیال را نیز حقیقتی است فراتر از افراد و اشخاص [چه اینکه عقل]، اما از این حقیقت، افراد را به مقتضای مراتب وجودی آنها نصیب داده اند. (ج: ۱: ص ۱۷۵) فضای پیران و جولان خیال هرکس به وسعت روح اوست و شخص با بالهای خیال که نمی تواند به ناکجا آبادی بیرون از دنیای معتقدات و عادت و تعلقات خویش پرواز کند. بنابراین، هرچه بگوید و بنویسد و هر نقشی که بپردازد خودش را بیان می دارد همانگونه که هست. فرد در درون خود و معتقدات و عادات و تعلقاتش زندانی است و بر این فرض هنر عین تعهد است و هرگز نمی تواند از تعهد آزاد باشد. (ج: ۱: ص ۱۷۶)

فعل هنری به صفت خلاقیت روح الهی انسان باز می گردد و از وجهی دیگر، بدان علت است که کار هنرمند نیز «تنزل بخشیدن به حقایق متعالی وجود» است [چون خلقت اصلا به معنای تنزل و تجلی و ظهور حقایق مجرد در صورت های مثالی است] از طریق صورت های متمثله آن حقایق و یا به تعبیری دیگر، کار هنرمند تمثیل بخشیدن به حقایق قدسی است. حقایق متعالی عین «تقدس و زیبایی» هستند و «جلوه گری» برای آنها «امری ذاتی» است و اگر هنرمند آینه وجود خویش را صیقل دهد، این انوار قدسیه از طریق او در این عالم تجلی می یابند، آن سان که گویی این تلالو، ذاتی خود اوست، اگرچه واسطه این تجلی یا تلالو مهارت های فنی هستند، اما نباید پنداشت که هنر تنها در مهارت تکنیکی - فنی خلاصه می شود. (ج: ۱: ص ۲۰۱) [چه اینکه برای شعرگویی احاطه به زبان لازم است اما کافی نیست]

اگر هنر صرفاً به مهارت فنی بازگشت داشته باشد، لاجرم کار هنری نوعی تولید - به مفهوم مصطلح لفظ - خواهد شد و البته بسیاری از هنرمندان و منتقدان هنری ماعلاقه دارند که این چنین بینگارند؛ اما کار هنری نوعی «خلق» است نه «تولید». مهارت فنی و بیانی «واسطه این خلق و ایجاد» است و در اهمیت آن همین بس که اگر نباشد و یا به کفایت موجود نباشد،

تجلی هنری انجام نمی شود. شیشه شفاف است و نور را از خود عبور می دهد اما آینه «اهل تجلی» است. (ج: ۱: ص ۲۰۲)

هنرمند «راز دار خزائن غیب» است و زبان او تمثیل و تمثیل است: پس باید رمز و راز ظهور حقایق متعالی و کیفیت حضور و ظهور امر قدسی را در جهان بشناسد. او باید با بصیرت قلبی راز تمثیل حقایق ملکوتی را بیابد و این «یافتن» به معنای «علم پیدا کردن» نیست. به بیان روان شناسی امروز، این یافتن لزوماً با «خودآگاهی» نیست، بلکه روح هنرمند باید منزل نزول ملائکه ای شود که واسطه الهام رموز غیبی به قلوب و اذواق هستند، قلب هنرمند باید «جلوه گاه حسن و بهاء حضرت حق» باشد و «آیینگی» نیز بداند. (ج: ۱: ص ۲۰۲)

تفرجگاه هنرمند «عالم خیال» است و عالم خیال، عالم صورت های مثالی است. توازن و تناسب و تعادل و تقارن، جلوه های وحدت مثالی هستند یعنی جلوه های وحدتی هستند که برعالم مثال حاکم است. (ج: ۱: ص ۲۰۲)

نحوه ظهور و تنزل و تمثیل حقایق در «کلام» به گونه ای است و در «تصویر» به گونه ای دیگر و اگر هنرمند این تفاوت را باز نشناسد، بلا تردید کارش به ابتذال خواهد کشید. (ج: ۱: ص ۲۰۳)

صوت به معنای تصویری آن، حجاب معناست و بنابراین، صورت گر (هنرمند) باید صورت را برای رسیدن به معنا بشکافد. این شکافتن در هنر مدرن ماهیتی نزولی، هبوطی، دنیایی و «تجزیه گرانه» دارد و حال آنکه برای ما این «انفطار صورت» باید ماهیتی کمال طلبانه، آسمانی، وحدانی و حقیقت گرا داشته باشد. (ج: ۱: ص ۲۰۴)

هنرمند باید از «غرض اندیشی» آزاد باشد اما در عین حال، هنر عین تعهد اجتماعی است، چرا که وجود انسان عین تعهد است و هنر نیز به مثابه جلوه انسان نمی تواند از تعهد فارغ باشد. (ج: ۱: ص ۱۲۸) [قدما هم که فایده هنر را زیبایی می دانستند، باز هنرمند را نسبت به زیبایی متعهد می ساختند] هنر از حیات انسانی جدایی ندارد. آثار هنری بدون فایده اجتماعی

در تبعیدگاههای به نام موزه و گالری جمع می شوند] از آن پس، «هنرهای زیبا» فقط به هنرهایی اطلاق می شود که هیچ فایده ای برای بشر ندارند و «هنرهای مفید» عنوان «صنایع دستی» یافتند. (ج: ۱: ص ۱۲۸) هنر جلوه روح هنرمند است و او لاجرم در باره جهان اطراف خویش می اندیشد. هنرمند چگونه می تواند از ظهور و بروز اندیشه ها و تعهدات خویش در آثارش جلوگیری کند؟ آنها از زیبایی تصویری کاملاً حسی و ظاهری دارند و با زیبایی معنوی بیگانه اند. ظاهرگرایی محض همه چیز را خواهد بلعید و هم نقاشان و مجسمه سازان صرف تجربه سبک ها و تکنیک های جدید بیانی خواهد شد و با «انفصال از عالم معنا و تعهد» آنچه برای بیان باقی خواهد ماند، فقط «احساسات» است. اما مگر احساسات را می توان از فکر و تعهد جدا کرد؟ ساحت های وجودی انسان با یکدیگر ارتباط فعال و مولد دارند و الگوهای احساسی همواره متناسب با نظام های فکری هستند. نقاشی و مجسمه سازی فقط با «صورت» عالم سروکار دارند، اما صورت مبین باطن و حقیقت است. بنابراین انفصال زیبایی از خیر، نقاشی و مجسمه سازی رابه عرصه ای برای تجربیات فرمالیستی تبدیل می کند. (ج: ۱: ص ۱۲۹)

مقتضای نیهیلیسم رایج در هنر امروز این است که همه ارزش های موجود انکار شود. (ج: ۱: ص ۱۷۰)

هنر پیشه های سینما قهرمانهایی هستند که در چشم تماشاگرانی این چنین از اسارت هویت رسته اند و به اوج «رهایی» رسیده اند. آنها ستاره های آسمان آرزوهای بشری هستند که شیطان او را بارویای تحقق ناپذیر «اخلاذ الی الارض» فریفته است. (ج: ۱: ص ۱۷۰)

لفظ «ستاره» که به هنر پیشه های سینما اطلاق می شود، پرده از فریبی بسیار بزرگ برمی دارد. آنها ستاره های درخشان آسمان دروغین سراب فریبنده ای هستند که با حيله های اپتیک و شعبده بازی هایی روانی در برهوت وهم ساخته شده اند. قهرمان پروری جزء ذات سینماست... شخصیت های سینمایی، اعم از قهرمان و ضد قهرمان و غیر قهرمان، خواه ناخواه



بت هایی هستند که تماشاگر آمال و آرزوهای خویش را در آنها محقق می بیند و با تمسک به آنها از تعهد می گریزد و یا در وجود آنها مخلصی برای گریز از خویشتن می یابد و از هویت خویشتن و واقعیت محیط برآن تغفل پیدا می کند و وجدان تاریخی خویشتن را به محاق می کشاند و از دغدغه مرگ و معاد می آساید. (ج ۱، ص ۱۷۰)

ستارگان درخشان این آسمان، هنر پیشه هایی هستند که شخصیت شان در بی هویتی است. هویت برای هنر پیشه های صحنه سینما و تلویزیون لباسی قابل تعویض است، اگرچه آنها نیز در عالم واقع زندانیان شخصیتی ثابت و هویتی لایتبدل هستند. (ج ۱، ص ۱۷۱)

شخصیت های سینمایی چهره های مطلق خصایل باطنی بشر کنونی هستند و نباید پنداشت که حقیقت ندارند. واقعیت سینمایی صحنه ای است که در آن حقیقت باطن انسان امروز از پرده بیرون می افتد. هنرمندان آئینه هایی هستند که خواه ناخواه باطن قوم در آنان انعکاس می یابد و پرده سینمابه طور خاص، جام جهان نمای این عصر است که رویاهای بشر امروز برآن در هیئت صورت هایی مثالی تجسم یافته است. (ج ۱، ص ۲۲۱)

[هنر اسلامی در خدمت تذکر و تفکراست و معطوف به فطرت الهی و هنر موجود در خدمت تفنن و تغفل و معطوف به غریزه و شهوت]

تا هنرمندان تحول نیابند، هنر تحول نخواهد یافت (ر.ک، ج ۱: ص ۲۱۶)

[ظاهر گرایی و عجب و خودستایی] هنر جدید را به سوی حادثترین اشکال نیهیلیسم کشانده است و آن را تا آن جا از مردم دور کرده که دیگر هنر منشائیت اثر جدی در حیات انسانها ندارد... (ج ۱: ص ۱۲۷)

هنرمند رویی به عالم غیب دارد و رویی به عالم شهادت. با آن روی، خورشیدی منیر است و با این روی، قمری مستنیر در شب ظلمانی کره ارض. اما کدام هنرمند؟ (ج ۱: ص ۱۸۱) هنرمند

از آسمانیان می گیرد و به زمینان می بخشد. پس سینه اش باید قابلیت نزول ملائکه ای را داشته باشد که واسطه الهام هستند. (ج: ۱: ص ۱۸۱)

هنر جدید هرگز نمی تواند خود را از سوپژکتیویسم برهاند... [یعنی هنرمند نمی تواند] جهان اطراف را بدون مداخلات نفسانی خویش بنگرد، و بناگزی با چشم های شخصیت روانی خویش می بیند و این شخصیت آفریده مجموعه اعتبارات و ارزش هایی است که واقعیت نفس الامری یا حقیقت را انکار می کنند و برای مصادیق فردی و جمعی بشرانیت خدایی قائل هستند. (ج: ۱: ص ۱۳۲ با تصرف اندک)

## آینه جادو، جلد ۲:

هنرمند مسلمان عالم را سراسر تجلی فعلی اسما و صفات الهی می داند اما در عین حال، نباید فراموش کند که چگونه خیرات و زیبایی ها در متن زشتی ها و نقایص جلوه می کنند، آن چنان که سفید در متن سیاه. (ج: ۲: ص ۲۷)

اسلام طریق خاص خویش را دارد [در هنر] و آن طریق با هیچیک از شیوه ها و سبک های موجود مطابقت ندارد. (ج: ۲: ص ۲۷) [التقاط در هنر هم پذیرفته نیست]

توصیف: هنر به معنای حقیقی «کمال» است و «فضیلت» و وظیفه دارد که انسان را نیز به کمال و فضیلت برساند و این مقصود با ایجاد تفنن برای مخاطبان سطحی و احساساتی سینما حاصل نمی آید. نه اینکه مردم نیازی به تفنن نداشته باشند، اما مقصد هنر این نیست. آثار حقیقی هنری پر از لطف و صفا و آرامش و مستی و قرار بی قراری و شوق و وله ... هستند و لزوما نه این چنین است که جذب قلوب مردم تنها با دلچک بازی و آرتیست بازی و تفنن ممکن است و لاغیر. (ج: ۲: ص ۲۹)

[هنر جدای از اخلاق نیست برای فعل هنری نمی توان غایتی مجزا از فعل اخلاقی قائل شد و در نهایت به تعارضی غیر قابل حل میان فعل هنری و فعل اخلاقی دست یافت] (ج: ۲: ص ۳۱)

ما مخالف تفنن نیستیم بلکه معتقدیم که هنر نباید در خدمت تفنن باشد و اگر باشد، هنر نیست. (ج ۲: ص ۳۳)

هنرمند: هنرمند آینه ای است که اگر صیقلی نباشد، صورت زیبای حقیقت را مشوه و کج و معوج می نماید؛ پس هنرمند از آن حیث که واسطه ظهور حق در عالم است باید به تزکیه نفس پردازد و میزان توفیقش در این امر با میزان هنرمندیش رابطه ای مستقیم دارد. (ج ۲: ص ۳۲)، اولین شرط کار [خلق آثار موثر برای تحول روحی انسانها] «تزکیه نفس» است. روح هنرمند لزوما در آثارش بروز و ظهور می یابد و با هیچ حيله ای نیز نمی توان مانع از این ظهور شد. (ج ۲: ص ۳۲)

آسیب شناسی: هنر در کشور ما تحت الشعاع عظمت کاذب کارگردان ها و ستارگان است. (ر.ک: ج ۲: ص ۴۷)

«واقعیت» همواره محدود کننده تخیل هنرمند است، اما اگر هنرمند با واقعیت به عنوان مصالح و شرایط کار خویش رو به رو شود، خواهد دید که واقعیت به کمک او خواهد آمد. (ج ۲: ص ۶۶)

انواع هنر: هنر روشن فکری هنر موزه ها و گالری هاست نه هنرمردم، هنر روشنفکری با مردم هیچ نسبتی ندارد و همواره نیازمند به تحلیل [توسط میانجی هایی] است. (ج ۲: ص ۱۵۴)

مضمون اصلی هنر امروز در سراسر دنیا صورت انحراف یافته ای از کشش جنسی بین زن و مرد است. (ج ۲: ص ۱۷۱) [در حالی که این رابطه رمزی است از عوالم فراتر از ساحت حیوانی وجود بشر]

شواهدی بر «انکار خود» در همه هنرها وجود دارد. (ج ۲: ص ۱۸۴) [نفی حضور آگاهانه هنرمند، آنچه تولید یافته امری تصادفی و ارتجالی است و با اختیار و ضمیر خودآگاه او رابطه ای ندارد]

هنرمند مدرن همواره در جست و جوی راه هایی است که دیگران نرفته باشند و کارهایی که دیگران نکرده باشند، و هرچه عجیب تر، بهتر. (ج ۲: ص ۱۸۵)

تاریخ مدرنیسم، تاریخ جدایی هنرمندان از مردم است و تبعید هنر به موزه ها و گالری ها و کانون ها و... مخاطب این هنرها دیگر مردم نیستند. هنر اگر به میان مردم راه نیابد، هنر نیست. (ج ۲: ص ۱۹۰)

[ به خلاف شعر حافظ و مولوی که نه تنها از مردم جدا نیست بلکه آنها خود را در آن باز می یابند، همچون آینه ای که باطن دنیا را انعکاس می دهد. این شعر از واقعیت نیز جدا نیست بلکه واقعیت را معنا می کند و مردمان را از افتادن در چاه حیات روزمره باز می دارد اما شعر نو از الفاظ، ایماژهای کاملا شخصی می سازد و انسان ها را به دنیای اوهام می برد. (ج ۲، ص ۱۹۰)]

[هنری که برای مردم نباشد گویا یک تلاشی است کاملا شخصی مربوط به هنرمندان و اطرافیان او که هر کدام از ظن خویش، چیزی در تابلوهای او یافته اند. بعد هم آن را به جشنواره ها و گالریهای خاص می برند. ج ۲: ص ۱۹۳]

در فلسفه هنر امروز «خیر و فایده» از زیبایی جدا شده است و در این نظام ارزشی، هنری زیباست که فارغ از خیر و فایده باشد. (ج ۲: ص ۱۹۴) [لذا آنها تصویری از هدف ندارند و اصلا هدف داشتن را ضد ارزش می دانند]

[فضای حاکم بر مجامع هنری چنین اقتضا دارد] هنرمند بیش تر از آنکه نگران حقیقت است، نگران ارزیابی منتقدان در باره خویش است. (ج ۲: ص ۱۹۹)

[ستایش ابهام و پیچیدگی، گریز از سادگی که خود عین زیبایی است] حقیقت «ساده ترین و فطریترین» سخنی است که بر زبان ها و قلم ها جاری می شود نه پیچیده ترین آنها. و از فرط همین سادگی است که ممتنع و مستبعد جلوه می کند. (ج ۲: ص ۲۰۰)

در سنت هنری ملل این سوی کره زمین، خلاف آنچه در غرب معمول است، آثار هنری از هنرمندان مشهورترند و فی المثل مسجد شیخ لطف الله را همه عزیز می دارند، اما عزت معمار این مسجد در گمنامی اوست، چرا که هنرمندان خود را جز «واسطه فیض» نمی دانند و کار هنری را اگرچه مصنوع سرپنجه آنان است از «تعلق» خویش بیرون می شمارند. (ج ۲: ص ۲۱۴)

هنرمدرن اصلا با نفی واقعیت - به معنای نفس الامر - در وجود هنرمند زاییده می شود و شکل می گیرد. این معنا از واقعیت با مفهوم مصطلح واقعیت مغایر است. هنرمند مدرن صورتی از عالم خارج را محاکات می کند که در درون خویش می یابد، چه این صورت ذهنی نزدیک به واقعیت باشد یا نباشد. هنرمند مدرن دل‌باخته خویشتن است و همه عالم را از دریچه این دل باختگی خودبینانه و نارسیس وار می بیند و اصلا اعتنایی به واقعیت - نفس الامر - ندارد. [تأثیر پذیری از نهیلیسم، فلسفه رایج دوران]... من مرکز جهانم؛ جهان آن گونه که من می خواهم وجود دارد: واقعیتی جز آن چه من در درون خود می یابم وجود ندارد... این جملات احکامی هستند که هنر مدرن آنها را یقینی و بدیهی می پندارد و هرگز در حقیقت آنها شک نمی کند. (ج ۲: ص ۲۴۲) [سوبژکتیویسم یعنی بیان انتزاعی تخیلات و توهمات درونی هنرمند]

هنر مدرن ذاتا سوبژکتیو است (ج ۲: ص ۲۴۴) [فرمالیسم مفرط در این جا جلوه می کند که در واقع بیضایی مضمون را برای تکنیک خاص خویش انتخاب می کند نه تکنیک را برای مضمون که حاوی پیام اوست. ج ۲: ص ۲۴۴]

[فرم و محتوا در شعر با هم می جوشند. (ج ۲، ص ۲۴۸) هکذا در سینما] [گاه هنر برای القای امر ثانوی است مثلا سیاسی یا شبه فلسفی]

مسلمانا گریزی از «پیام» نیست، چرا که هنرمند یا هر آن کس که قصد بیان چیزی دارد، خواه ناخواه همان قصد و نیت چون پیامی در درون اثر او خواهد ماند و به مخاطبان اثر انتقال خواهد یافت. اما اشتباه اینجاست که هنرمند نخست پیام را تصور کند و بعد به زور در جست و جوی راهی برای بیان آن برآید. (ج ۲: ص ۲۵۰)

اثر هنری باید آن گونه باشد که بالذات بر آنچه می خواهد عنوان کند، دلالت داشته باشد نه آن که هنر بهانه و دستاویز صدور بیانیه و القای پیام باشد. این حقیقتی است فراتر از آن که آن بیانیه و یا آن پیام، اخلاقی و یا غیر اخلاقی، سیاسی و یا غیر سیاسی، فلسفی و یا غیر فلسفی ... باشد. (ج ۲: ص ۲۶۲)

هنرمند مدرن هدفی جز «بیان خویشتن» ندارد و البته در مراحل بعد، هنر خود هدف خویشتن می شود و حتی بیان نیز فرع بر این هدف قرار می گیرد؛ اما به هر تقدیر، چه هنرمند بخواهد و چه نخواهد، اثر هنری «بیان کننده» خود اوست، خواه آگاهانه و خواه نا به خود. قدیمی ها «بلاغت و فصاحت» را لازمه بیان می شمردند، اما امروزی ها علی الظاهر درست به وارونه این حکم اعتقاد دارند، یعنی آنچه را که دارای بلاغت و فصاحت باشد، هنر نمی دانند. بلاغت به مفهوم «رسایی» است و فصاحت به مفهوم «روشنی و سادگی» ... اما در هنر مدرن اثری را که دارای رسایی و روشنی و سادگی باشد، هنر نمی دانند. (ج ۲: ص ۲۶۶-۲۶۷)

مهم ترین خصیصه مدرنیسم شک است. در مدرنیسم «نفس سنت شکنی و نوآوری» مجرد از آن جایگزین سنت های انکار شده چه خواهد بود، محترم و مقدس است و وقتی این «انکار» - یعنی نفس نوآوری - اصالت پیدا کند، هنرمندان بعدی در هر امر تازه ای که جایگزین سنت های پیشین می شود نیز شک خواهند کرد. (ج ۲: ص ۲۶۷)

اگر مدرنیسم به هیچ سبکی وفادار نمی ماند و هر نوع حد و مرزی را نفی می کند و به نوآوری، بیش تر از بیان اهمیت می دهد، ریشه اش را باید در این جا [نیپیلیسم به عنوان اصلی ترین صفت تمدن غرب] پیدا کرد. (ج ۲: ص ۲۶۹)

پیشانی روانی سهمی انکار ناپذیر در خلق و پذیرش آثار هنری امروز دارد. (ج ۲: ص ۳۳۴)

فیلم ساز محبوب آوینی حاتمی کیاست.

هدف هنر: ایجاد تحول اخلاقی در انسانها، توجه دان به فطرت اصیل انسانهاست.

**آینه جادو، جلد ۳:**

هنرمند مدرن اصلاً دغدغه مخاطب ندارد و آثارش نوعی حدیث نفس است که تظاهر بیرونی یافته است. هنر مدرن هویت انتزاعی دارد. (ج ۳: ص ۲۴) [رابطه ای با قلب هنرمند یا منتقد ندارد]

با سپری شدن دوران رمانتیسم [جنبش هنری اواخر قرن هجدهم: تاکید بر احساس و عاطفه شدید، خیال پردازی و آزادی از قیود کلاسیک و یا عصیان علیه قراردادهای اجتماعی در هنر]، هنرمند مدرن اعتلای خویش را در انکار صور رمانتیک هنر می جوید و بنابراین، سینمایی که همچون «هنر محض» نگریسته می شود نیز منتزع از مردم و به مثابه ثمره یک تلاش فردی، در آخرین مراتب، داستان را نیز انکار می کند و به مجموعه ای از قطعات جدا از هم که ارتباط میان آنها فقط در تخیل آزاد و سیال کارگردان - سیال ذهن [تکنیکی در داستان نویسی جدید] - وجود دارد، مبدل می شود. (ج ۳: ص ۲۴)

هنرمند مدرن، هنر موزه ها و گالریها و باشگاههای سینمایی کانون فیلم است نه هنر مردم. (ج ۳: ص ۲۵)

هنر امروز یک تلاش انتزاعی و میرا از مردم است، چرا که عالم امروز، عالمی انتزاعی است و اما اگر هنرمندی کارش را در معرض عموم نهاد باید قبول کند که مفسرش مردم باشند. (ج ۳: ص ۲۵)

هنرمند نوعی ابهام ذاتی دارد. شعر و نقاشی و رمان نویسی سعی دارند که خود را همواره در پس حجابی از ابهام نگاهدارند. (ج ۳: ص ۳۱)

سینمای هنری به صورت نوعی سینمایی اشاره دارد که کارگردان در خدمت بیان تخیلات و درون نهفته های خویش می آفریند (ج ۳: ص ۵۳) [هنرمند در این جا نیز اثر خویش را با رجوع به درون خود و با ماهیتی کاملاً سوپژکتیومی سازد. در سینمای سوپژکتیو، خواه ناخواه اصالت با هنرمند و تخیلات اوست در عین اینکه هنرمند به هیچ حقیقتی جز خود و بیان خود رجوع و وثوق ندارد]

هنر جدید با بیان شخصی هنرمند مشخص می شود و شخص هنرمند هم انسانی کاملاً جدا از واقعیت و گرفتار اوهام و تخیلات شخصی خویش است. هنرمند مدرن، دغدغه ای جز بیان خویشتن ندارد: صرفاً متوجه خود و درون نهفته های خویش است. (ج ۳: ص ۱۰۶)

هنر مدرن اصلاً «حدیث نفس» است. این نحو بیان مطلقاً برای مخاطب عام نیست. اگر مخاطب عام لحاظ می شد، آن وقت سینما به رسانه تبدیل می شد نه یک هنر محض. (ج ۳، ص ۱۰۷) در هنر مدرن، مخاطب لحاظ نمی شود؛ مخاطب هنر مدرن - چه نقاشی، چه مجسمه سازی و چه رمان نو - مخاطب خاص است، عرف خاص است. (ج ۳، ص ۱۰۷) کار او صرفاً بیان درون مایه های نهفته خویش است با ایماژهایی که برای افراد خارج از فضای رمان نو قابل درک نیست. (ج ۳: ص ۱۰۷)

سینما با اینکه صنعت است پیچیده ترین هنرها هم هست. (ج ۳، ص ۱۰۸)

هنر مدرن با سوژکتیویته از هنر ادوار گذشته متمایز می شود.

در یک جمله، هنر شیدایی حقیقت است هم راه با قدرت بیان آن شیدایی و هنرمند کسی است که علاوه بر شیدایی حق، قدرت بیان آن را نیز از خداوند متعال گرفته است. هنر غربی حدیث نفس است نه حدیث شیدایی حق. هنر غربی بیان خودپرستی انسان امروز است، هنری شیطانی است، حال آنکه هنر حقیقی حدیث شیدایی حقیقت است. (ج ۳: ص ۱۹۷)

کار هنرمند آیینگی کردن است. هنرمند آیینه دار محضر رفیق اعلاست؛ آیینه دار حق و اسما و صفات او، جمال و کمال او. (ج ۳: ص ۲۳۸)

## پایان